

موسیقی دانان ایرانی

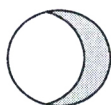
آرشه های سحرانگیز عاشقانه

زندگی هنری استاد حبیب الله بدیعی

ویونیت و آهنگساز

همراه با کلام، هفتاد و هفت ترانه و تصنیف

مهران حبیبی نژاد



ننتم ماهریس

فهرست

۹	پیش‌درآمد
۱۳	سال شمار زندگی
۱۵	زندگی و آثار حبیب
۲۱	سبک نوازندگی حبیب
۲۳	حبیب، اولین عشق من بود / بانو شمس
۲۷	بدیعی در گفتار هنرمندان
۲۹	بدیعی در بداهه‌نوازی صاحب سبک بود / علی تجویدی
۳۳	نهانی به پهنای فلک، برای شرح آن رشک ملک / فریدون ناصری
۳۷	به یاد آن دل سودایی / اسماعیل نواب صفا
۴۳	تره‌های ساز نغمه پرداز دوست / اسدالله مَلِک
۵۵	ساحری که خودش به سحرش افسون شد / فخرالدین پورنصری نژاد
۵۹	قاسم زندگی / پرویز خطیبی
۶۷	حبیب‌الله بدیعی و ترانه «کعبه دل‌ها» / بیژن ترقی
۷۰	شأن نزول «کعبه دل‌ها» / بیژن ترقی
۷۲	ترانه‌ی يك آهنگ‌ساز بزرگ
۷۹	یادی از کماندار زرین دست، استاد حبیب‌الله بدیعی / حسین معینی کرمانشاهی
۸۵	سید طربناک / ولی‌الله کاووسی
۹۹	بدیعی رنگ ویولن را در موسیقی ایران تثبیت کرد / مزدا انصاری
۱۰۳	توانه ناسروده / فرید وهابی
۱۰۵	سین نواز باتکنیک
۱۱۱	سحرانی استاد پرویز یاحقی در مراسم بزرگداشت حبیب‌الله بدیعی و حسن گل نراقی

۲۳۶	عطر بنفشه	۱۹۱	چشم به راه (گل کرده پونه)
۲۳۷	غروب عشوه‌گر	۱۹۳	چه شد که رفتی؟
۲۳۹	غوغای مستی	۱۹۵	چه کم شود
۲۴۰	فتنه	۱۹۷	حاشا
۲۴۲	فروغ دیده	۱۹۹	حدیث آشنایی
۲۴۴	قسم	۲۰۰	حکایت نگفته
۲۴۶	قصه دل	۲۰۲	خاطرات
۲۴۷	کجا می‌روی؟	۲۰۴	داغ جدایی
۲۴۹	کعبه دل‌ها	۲۰۵	در آتشم
۲۵۰	گذشته‌ها گذشته	۲۰۷	دست تمنا
۲۵۲	گریز	۲۰۸	دگر چه خواهی
۲۵۴	گل ریزان	۲۱۰	دل بی‌گناه
۲۵۶	گیسوی شب	۲۱۱	دل شیدا
۲۵۷	مرغ شب (دریای غم ساحل ندارد)	۲۱۲	دنیای من
۲۵۹	مست که هستی؟	۲۱۴	دیگه بشمه
۲۶۰	مهربان شو	۲۱۵	راه خیال
۲۶۱	می‌خندم	۲۱۷	رفته از یاد (آشفتگی)
۲۶۳	نرگس شیراز	۲۱۸	رفته بودم
۲۶۵	نگاه گویا	۲۱۹	زندگی من
۲۶۶	نمی‌روی تو از یادم	۲۲۰	زیبا جان
۲۶۸	نی‌زن	۲۲۲	سراب
۲۷۰	همه برای تو	۲۲۴	سرو
۲۷۲	یار رمیده (نماند و رفت)	۲۲۵	سنگ صبور
۲۷۳	کتابنامه	۲۲۷	سیرو و سفر
۲۷۵	نشریات	۲۲۹	سیل بنیان‌کن
۲۷۷	نمایه	۲۳۱	شبگرد
۲۸۵	تصاویر	۲۳۳	شعله سرکش
		۲۳۵	عشق سرکش (فریاد از این دل)

۱۱۳	حبیب‌الله بدیعی، سولیست عاشقانه‌های رازآمیز/ سعید عبداللهی
۱۲۳	حبیب‌الله بدیعی در گفتار امین‌الله رشیدی
۱۲۷	نامه‌ای از حبیب‌الله بدیعی به همایون خرم
۱۲۹	در ستایش حبیب‌الله بدیعی و سوگ سروده‌ها
۱۳۱	ساز بدیعی / رحیم معینی کرمانشاهی
۱۳۳	به یاد بزرگ‌مرد موسیقی ایران، استاد حبیب‌الله بدیعی / بیژن ترقی
۱۳۴	کجا رفتی؟ / عبدالله ملکی پور
۱۳۵	همدم فرشتگان / یحیی سپنجی
۱۳۶	افسانه بدیعی / فخرالدین پورنصری نژاد
۱۳۷	حبیب من کجا رفتی؟ / رحیم معینی کرمانشاهی
۱۳۸	ساز حبیب / حسین صفاری دوست «واله»
۱۳۹	در سوگ بدیعی / رحیم معینی کرمانشاهی
۱۴۰	جان عشق / تورج نگهبان
۱۴۱	کلام ترانه‌های برگزیده
۱۴۳	آرزوها
۱۴۵	از تو گذشتم
۱۴۷	اسیر بلا
۱۴۹	اسیر نگاه
۱۵۰	اشک پاک
۱۵۲	اشک گرم
۱۵۴	افسانه عشق
۱۵۶	افسانه کمتر
۱۵۸	افسانه هستی
۱۵۹	اگر با من بودی
۱۶۱	امتحان مکن
۱۶۲	انتظار تو
۱۶۴	بخوان زنگاهم
۱۶۵	برای تو
۱۶۷	بستر گل‌ها
۱۶۸	بس کن
۱۷۰	بشارت گل
۱۷۱	به سلامت
۱۷۳	به یاد آن گذشته
۱۷۵	بیا بیا
۱۷۶	بی‌قرار
۱۷۸	بی‌محبت
۱۸۰	پشیمان
۱۸۲	پیام صبا
۱۸۴	پیوند گل‌ها
۱۸۶	تا کی بیگانه‌ای
۱۸۷	جای تو خالی
۱۸۹	چرا خدایا!

حبیب، اولین عشق من بود^۱

«ماجرای ازدواج عاشقانه حبیب‌الله بدیعی به قلم بانو لعیبا (شمسی شمس)»

[...] در سال ۱۳۰۴ در رشت متولد شدم. نه کلاس تحصیل کردم که تمام این دوره را در دبستان و دبیرستان «پیک سعادت» گذراندم. در این زمان مانند بسیاری از همکارانم بیش از هر چیز به خوانندگی و نغمه‌سازی علاقه داشتم، اما هیچ وقت فکر نمی‌کردم که روزی یک خواننده مشهور و معروف شوم. گرچه هنوز از نظر عده‌ای یک خواننده‌ام و با صدای خود فرح و سرور دیگران را فراهم می‌سازم، ولی به خاطر دلم می‌خوانم و به معتقدات مذهبی‌ام پایبندم و از این که نامم «لعیبا» است خوشحالم.

من در کلاس سوم دبیرستان بودم که عاشق جوانی شدم [...] او را در بین راه مدرسه دیده بودم. دیدار من چند بار تکرار شد و آشنایی بیشتری پیدا کردیم. زمانی هر دو متوجه شدیم که بدون هم نمی‌توانیم زندگی کنیم. کاملاً به هم تعلق داشتیم. او اولین عشق من بود. گرچه جوان بود، اما دختری نبودم که از روی هوس هر روز به کسی تعلق داشته باشم. من تصور می‌کردم که سعادت خود را در کنار او خواهم یافت و او نیز خیال می‌کرد جز من کسی او را خوشبخت نخواهد کرد.

ما با این امید به هم نزدیک شدیم. به هر ترتیب با تمام موانع مبارزه کردیم و زندگی مشترکی را آغاز نمودیم. این زندگی در ابتدا خیلی شیرین بود. زندگی ایده‌آل بود و غم در کانون ما راه نداشت. شاید می‌توانم بگویم که بر روی بام‌های طلایی خیال

زندگی به پا کرده بودیم. شوهرم گاهی «ویولن» می‌نواخت و من نیز با صدای خود همراهی‌اش می‌کردم. بیشتر ساعات فراغت ما در منزل به همین منوال می‌گذشت.

در سال ۱۳۲۶ به تهران آمدم. چند سال بعد شوهرم به ریاست «هتل آبعلی» منصوب شد. غروب یکی از روزهای تابستان بود، با دیگر دوستان در کنار استخر آبعلی نشسته [بودیم] و از هر در سخن می‌گفتیم. دوستانم از من خواستند که با صدای خود سرگرم‌شان کنم. من نیز چند قسمت از تصنیف‌های خانم روح‌بخش را خواندم که خیلی خوش‌شان آمد. دوستانم بیشتر خانم‌های اعضای جمعیت شیر و خورشید سرخ بودند و اتفاقاً آقای «مرعشی» که برنامه‌های جمعیت شیر و خورشید سرخ در رادیو زیر نظر ایشان اجرا می‌شد، حضور داشت. یکی از خانم‌ها و آقای مرعشی به من پیشنهاد کردند که در این برنامه‌ها شرکت کنم. من سکوت کردم و منتظر ماندم تا نظر شوهرم (بدیعی) را بفهمم. او مخالفت نمود. دیگران اصرار کردند، سرانجام قرار شد بدون ذکر نام در برنامه شیر و خورشید سرخ شرکت کنم. نخستین آهنگی که به نام ناشناس اجرا کردم «گیلان‌جان» به همراهی ارکستر امیری بود. اجرای این برنامه‌ها یک سال طول کشید. در سال بعد یکی از دوستانم از من خواهش کرد از آن پس آهنگ‌های خود را در برنامه ارتش اجرا کنم. یک سال هم در آن جا مشغول بودم. کم‌کم صدای من مورد توجه واقع شد. آنها که مرا می‌شناختند به این و آن گفتند و ناگهان به خود آمدم که آقای «مهندس بدیع» شرکت در فیلم «ولگرد» را به من پیشنهاد داده بودند، [پیشنهاد] را قبول کردم و همراه ارکستر بدیعی (شوهرم) در چند صحنه فیلم ظاهر شدم.

در سال ۱۳۲۲ بود که در برنامه‌های رادیو شرکت کردم. دیگر همه مرا می‌شناختند، اما تا آن روز چه بسیار ناروایی‌ها که از این و آن شنیده بودم و چقدر رنج برده بودم تا توانستم دوست و فامیل را که با خواندن من مخالف بودند، قانع کنم. در این‌جا باید اعتراف کنم که شوهرم در پشتیبانی از من و پاسخ دادن به مخالفین خوانندگی‌ام خیلی فداکاری کرد.

فیلم «ولگرد» به «رشت» رفت. من نیز تصمیم گرفتم با نمایش این فیلم، کنسرتی هم در «رشت» اجرا کنم، اما با مخالفت شدید فامیل و دوستانم واقع شدم. حتی نامه‌های تهدیدآمیزی هم به من نوشته شد. چنان که شوهرم مقاومت نشان می‌داد و سعی می‌کرد آنها را قانع کند. شبی که کنسرت ما آغاز شد، جمعیت بسیار زیادی در سالن حضور داشتند. پس از آن شب دوستانم می‌گفتند که عده‌ای از زنان (که چادر به سر داشتند) با دیدن من باز هم تصور نمی‌کردند که همان دختر سر به راه «رشت» باشم و گفته بودند: «شاید این دختر شیخ عیسی نباشد. چطور «لعیا» آوازه‌خوان شده؟». باری به تهران بازگشتیم. در همین ایام بود که برخلاف انتظار من و شوهرم، کم‌کم اختلافاتی بین ما شروع شد. من در رفع آن خیلی کوشش کردم، نمی‌دانم!، شاید او هم سعی داشت، اما من خیلی فداکاری کردم. من نمی‌خواستم بنایی را که با عشق بپا کرده بودم، ویران کنم. خیلی شکیبایی نمودم، اما حاصلی نداشت. ادامه زندگی مشترک برای مان غیرممکن شده بود. خیلی دلم می‌خواست از هم جدا نشویم. اما عوامل دیگری وجود داشت که بین ما جدایی انداخت.

دو بار مرا طلاق داد و مراجعت نمود، اما دفعه سوم چون سه طلاقه شده بودم، بازگشتن غیرممکن شد. او رفت، ولی خاطرات روزهای نخستین زندگی‌ام با او از من دور نشد. گرچه نمی‌خواهم با تکرار آن جریان‌ات آتش خاموش شده را بار دیگر بی‌افروزم [...] پس از سیزده سال او رفت، اما من دیگر نتوانستم با همان شادابی سال‌های اول جوانی‌ام به کار ادامه دهم. او نخستین عشق من بود. من تمام روزها و خوشبختی خود را در این عشق یافتم. اما افسوس آنچه می‌پنداشتم، سرابی بیش نبود و مجبور شدم چون تشنه‌ای امید مرده، به زندگی ادامه دهم [...] اکنون نیز با بستگانش آشنایی و رابطه دارم و به تمام آنها علاقه‌مندم. آنها نیز مرا دوست دارند. پس از این جدایی سعی کردم غم و ناراحتی‌ام را با هنر بیامیزم، خود را سرگرم کنم و آنچه را که در زندگی نیافتم در زیر و بم نواها جست‌وجو کردم.